

میراث‌های ناشناخته معنوی در ادبیات لکی

عبدالرسول بهمانی^۱

چکیده

لرستان سرشار از میراث‌های ناشناخته معنوی است که در این نوشتار «بهاریه‌ها» و «کله‌باد»ت را از شعرای برسجته‌ی لک مانند سید یعقوب ماهیدشتی، ملامنوچهر کولیوند که به توصیف فصل بهار و زیبایی‌های آن پرداخته‌اند، و پس از آن شعر کله باد از ترکه میر و ملامنوچهر ارائه گردیده است. که در آنها این نسیم فرحبخش بهاری در اواخر زمستان و اوایل فصلبهار از راه می‌رسد و آمدن بهار را نوید می‌دهد. آنگاه ساقی نامه از ملاپریشان ارائه گردیده که معرف جایگاه عشق و عرفان در ادبیات قوم لک است و پس از آنکه چند دوبیتی از شاعر معاصر لک «عزیز بیرانوند» می‌باشد.

^۱- کارشناس ارشد فلسفه و پژوهشگر حوزه هنر و ادبیات

آنچه از گذشته‌های دور و نزدیک برجای مانده و چون میراثی گرانبها به دست ما رسیده مانند: (۱) ابنیه تاریخ و اشیای عتیقه؛ (۲) آداب، رسوم، سنن و باورها، (۳) آثار علمی، ادبی و حکمی معمولاً «میراث فرهنگی» نامیده می‌شوند. در حالی که ابنیه تاریخی و اشیای عتیقه میراث تاریخی، آداب، رسوم و باورهای پیشینیان و میراث فرهنگی و آثار علمی، ادبی و حکمی مانند شاهنامه فردوسی و غزلیات حافظ، مثنوی مولوی «میراث معنوی» می‌باشند.

باتوجه به اینکه هر یک از موارد مذکور بیانگر هنر، ذوق، آگاهی و سلیقه‌ای است که توسط افرادی خاص و در یک مقطع خاص زمانی به کار گرفته شده، تکرارپذیر نمی‌باشند، به همین دلیل نمی‌توان جایگزینی برای هیچ یک از آنها پیدا کرد؛ لذا اگرچه عتیقه به معنی برگزیده و ارزشمند است و اصطلاحاً بر اشیای ذقیمت اطلاق می‌شود، ولی هر امر تاریخی تکرارناپذیر که دارای ارزش علمی و پژوهشی بوده، و به نوعی حاکی از سطح آگاهی، هنر، تمدن و فرهنگ مردم زمانه خود باشد، یا به خاطر نایاب بودن ذقیمت باشد، عتیقه محسوب می‌شود. با این تعبیر می‌توان گفت زاگرس میانه به ویژه لرستان و کرمانشاه سرشار از عتیقه تاریخی، فرهنگی و معنوی است.

خوشبختانه علیرغم تحولات نگرشی که طی یک قرن اخیر در فرهنگ، زبان و ادبیات جامعه رخ داده است، میراث فرهنگی و معنوی به خوبی در این خطه حفظ گردیده، هرچند متأسفانه میراث تاریخی بسیار غنی آن دستخوش عوامل جوی و انسانی گردیده است. جالب توجه است تاکنون هشت هزار واژه، اصطلاح و عبارت که متن واژگان لکی را تشکیل می‌دهند و عیناً یا با کمی تغییر در زبان‌های اوستا و پارسی میانه وجود دارند، توسط دولت ارجمند بهادر غلامی در کتاب فرهنگ، باساک گردآوری شده که در این نوشتار تعداد ۳۰ واژه به عنوان نمونه ارائه می‌شود.

منظور نگارنده از میراث معنوی هر شعر یا سروده‌ای نمی‌باشد، زیرا در گذر ایام اشعار زیادی به زبان و گویش‌های مختلف سروده شده، ولی اکثر آنها به دست فراموشی سپرده شده و یا موضوعیت پیدا نکرده‌اند و تنها تعداد انگشت‌شماری از آنها تداوم پیدا کرده و از نسلی به نسل دیگر منتقل شده‌اند؛ و موضوع تفسیر، پژوهش و تحقیق محافل ادبی و عرفانی قرار گرفته‌اند، همین ماندگاری و موضوعیت داشتن می‌تواند معیاری برای معنوی بودن آنها به شمار آید.

در این نوشتار با تکیه بر همین معیار اشعار ماندگاری که موضوع تفسیر و پژوهش قرار گرفته‌اند برگزیده شده آن هم از شعرائی که بنا و به نظر اهل تحقیق ارکان ادب زاگرس نشینان محسوب می‌شوند. ملامحی‌الدین صالحی در این باره می‌نویسد: «من‌الحيث المجموع نجف شاعری عالیقدر و باریک‌بینی و موشکاف و مقتدر و ثالث از اول و

ملاپريشان مي‌باشد و راجع آنان تا آنجايي كه من اطلاع دارم توكمير است كه اين چهار شاعر از آغاز عصر صفوي تا عهد فتحعلي شاه قاجار بزرگ‌ترين شاعراني بوده‌اند كه باغ ادبيات محلي را بيشتر آراسته و باثمر بارآورده‌اند (محي‌الدين صالحى، ۱۳۸۰، ص ۲۵).

جدول شماره ۱: مقایسه تطبیقی واژگان زبان لکی با زبان‌های اوستایی، پارسی میانه و فارسی دری
(مأخذ: غلامی، بهادر، صص ۳۹ تا ۳۸۶، و کزازی، جلال‌الدین، صص ۲۲ و صص ۱۷۱-۱۷)

ردیف	لکی	فونتیک لکی	فونتیک اوستایی	فارسی
۱	پرو	<i>pāru</i>	<i>paru</i>	از بیرون چسبیده
۲	وارشت	<i>Varest</i>	<i>Vār</i>	باریدن
۳	هوشکه	<i>humeska</i>	<i>hu^V_Ska</i>	خشکه
۴	هیز	<i>hez</i>	<i>hiz</i>	برخواستن
۵	یاس	<i>yās</i>	<i>yās</i>	بیزار
۶	شیت	<i>V^V_Sās</i>	<i>V^V_Saeta</i>	گیج - دیوانه
۷	ور	<i>Var</i>	<i>Var</i>	پیش، پیش رو
۸	دیار	<i>Veyar</i>	<i>Vit</i>	گذرگاه
۹	وراز	<i>Verāz</i>	<i>Verāza</i>	گراز
۱۰	وچ	<i>Va^V_C</i>	<i>Va^V_Cs</i>	جوانه، شکوفه
۱۱	ازر	<i>azar</i>	<i>aoz</i>	احترام
۱۲	برز	<i>barz</i>	<i>barz</i>	بلند
۱۳	توم	<i>tōm</i>	<i>tōm</i>	تخم، بذر
۱۴	رسن	<i>Rasan</i>	<i>rasan</i>	ریسمان
۱۵	گیس	<i>ges</i>	<i>ges</i>	گیسو
۱۶	مزک	<i>mazg</i>	<i>mazg</i>	مغز
۱۷	آسن	<i>Asan</i>	<i>asan</i>	آهن
۱۸	دویس	<i>dōs</i>		چسبناک
۱۹	سوک	<i>sūk</i>		گوشه
۲۰	ورک	<i>warag</i>		بره
۲۱	اسر	<i>asr</i>		اشک
۲۲	مانگ	<i>mange</i>		ماه
۲۳	گیان	گیان		جان
۲۴	سر	سهر		سرخ

راست، مستقیم			راس	۲۵
ناپدید شدن	<i>uyayeirina</i>	<i>ozaein</i>	اوزیاین	۲۶
گوسفند	<i>pasu</i>	<i>pass</i>	پس	۲۷
گردوغبار		<i>toz</i>	توز	۲۸
سور، جشن عروسی	<i>sūirya</i>	<i>sur</i>	سور	۲۹
راننده کوچک			درک	۳۰

اقوام کرد، لک و لر که از قدیم الایام در زاگرس میانه سکونت داشته‌اند ارتباط تاریخی و فرهنگی خود را نسل‌های کهن این مرز و بوم حفظ کرده‌اند، هنوز هم بسیاری از واژگان اوستائی و پارسی میانه در زبان و ادبیات این اقوام وجود دارد که منظور خود را با آنها بیان می‌کنند. بسیاری از عناصر فرهنگی پشینان در فکر و فرهنگ آنها جریان دارد که از مهم‌ترین آنها گرایش اشراقی «عاطفی، عشقی و عرفانی» به هستی، انسان و دنیای پیرامون است. از شکوفایی این امکان و استعداد در شرایط اقلیمی زاگرس شعرا و سرایندگان که هر یک خالق اثری ماندگار در ادبیات بومی منطقه بوده‌اند، پرورش یافته است؛ زیرا زاگرس سرشار از پدیده‌هایی است که هر کدام به تنهایی می‌توانند هنرمندان و سرایندگان را برانگیزاند تا شعر، سرود یا ترانه‌ای را بیافرینند. تنوع مناظر زیبا و ترکیب و درهم‌تنیدگی آن‌ها چنان زیبایی خیره‌کننده‌ای را خلق کرده که انس و الفت با آن‌ها جز عشق و عرفان را به روح و روان انسان القا نمی‌کند. چشمه‌سارهای آب سرد و گوارا که در بعضی جاها با فرود آمدن از فراز صخره‌های بلند آبخاری زیبا را در دل کوهستان پدید آورده‌اند. رودخانه‌های خروشان که هنگام عبور از تنگنای دره‌های ژرق میان دیواره‌های سنگی سر به فلک کشیده آهنگی گوشنواز را در سکوت کوهستان طنین‌انداز می‌کنند. پوشش درختان جنگلی بلوط، امرود، زالزالک، بادام، ارجن و ارغوان و نغمه‌سرای مرغان سرمست از این زیبایی‌ها نمونه‌ای از این ترکیب و درهم‌تنیدگی بی‌مانند است، که در فصل پرده‌ای زیبا و متفاوت از سایر فصل‌ها را به نمایش می‌گذارد و این تناسب طبیعی در فصل بهار با چنان رنگ‌آمیزی و آرایشی از راه می‌رسد که هر بیننده‌ای را به حیرت و اعجاب وامی‌دارد. به همین دلیل فصل بهار و زیبایی‌های آن از مهم‌ترین موضوعات شعر، ترانه و سرود زاگرس‌نشینان است (بهمانی، عبدالرسول، ۱۳۹۵، ص ۳۲۰).

از میان اشعاری که به زبان لکی در وصف بهار و زیبایی‌های آن تحت عنوان بهاریه سروده شده‌اند، می‌توان به بهاریه سید یعقوب ماهیدشتی و بهاریهت ملامنوچهر کولیوند اشاره کرد (بهمانی، عبدالرسول، یافته‌اند شماره ۱، انتشارات شاپورخواست، ۱۳۹۵، ص ۳۲۰).

سید یعقوب ماهیدشتی در ابتدای قصیده به وزش باد نوروزانه و نسیم بهاری، غرش ابر بهار و ترنم باران اشاره می‌کند که به فرمان خالق خوبی‌ها و زیبایی‌ها مانند فرستادگی خردمند و باشعور بستر و گهواره طبیعت را برای جنب و جوش و تکاپوی دوباره فراهم می‌کنند و هنگامی که با وزش نسیم نوروزی زمین از خواب زمستانی بیدار و آثار حیات و زندگی در آن نمایان گردید، همه جا سرسبز و عطر آگین شد، پرندگان بی‌قرار و خوش‌الحان هر یک با نغمه‌ای و نوایی از راه می‌رسند و با نغمه‌سرایی همه را از هیاهو پر می‌کنند. گل‌های رنگارنگ دلفریب نیز که در آغوش گرم و مهربان آفتاب بهاری و ترنم باران و نسیم نوروزی سر از خاک برآورده‌اند، هر یک با رنگ و عطری ویژه در برابر پرندگان به دلربایی و عشوه‌گری می‌ایستند. مصداق این شعر حافظ:

شوق بلبل همه آن است که گل شد یارش گل در اندیشه که چون عشوه کند در کارش

چون تالاب و باغ، کوه و کوهسار، رود و چشمه‌سار از نغمه‌ی پرندگان و عطر و رنگ گل‌های مشحون گردید، نوبت سرخوشی و کام‌گیری انسان از این جشن و ضیافت فرا می‌رسد که طبیعت به میمنت تولد دوباره‌اش برپا کرده گویی که حضور انسان در این جشن بزرگ که سرشار از همه زیبایی‌هاست هدف اصلی این مهمانی بی‌مانند است تا چشم و گوشش از ادراک زیبایی‌ها اشباح شده و با گذر از آن‌ها برای ادراک زیبایی‌های حقیقی همچون معانی معنوی و درنهایت حقیقت زیبایی که جز حضرت حق نیست مهیا شود، قصیده بهاریه سید یعقوب ماهیدشتی:

بین له شادی دوستداران هم ژ صنع داوری	نوبهار آما ژ نو فرش زمین کرد آخضری
غرش ابر بهاری ژ آسمان خیزا ژ نو	هم جهان پیر برنا بی ژ باد صرصری
جن و انس و خار و خَس و وحش و طیور و کوه و کَش	کله‌شان مَس بی ژ بوی نوبهار عنبری
قیره سرسوز و بورچین هم ژ گولواوان صاف	هم ژ نو پر بی سراوان لعبتان چون پری
قیژه قاز و قلنگ هم گوش گردون کرد کر	لقلقان نقاره خوان لم روی قصر قیصری
فوج بلبل جمع کوگان ای نه باخ و او نه راخ	ای نه قهقه او نه چهچه سنجنای سنجری
طوطی و طاووس و قمری مرغ باغ و کوهسار	هر یکی رازی و نازی نغمه‌ساز دلبری

همان، ۳۲۲

شاعر پس از توصیف حال و هوای پرندگان در مورد گل‌های بهاری چنین می‌گوید:

زیبق و خشخاش و ریحان گل حنا و شصت پر	گل آشدبو کاسنی و گل شقایق جعفری
بیدمشک و گل قرنفل گل بنفشه گل گلاو	دسته‌دسته جمع بسته احمری و اصفری

ارغوان و نرگس و نسرين و ياس و ياسمن
 سوسن و لولا و سنبل لاله‌های احمری
 کاج و شمشاد و صنوبر عرعر و سرو سهی
 سرفرازان قد کشیده تا به چرخ چنبری

و در پایان شاعر چگونگی حضور انسان در این بزم را به تصویر کشیده، می‌گوید:

فصل عیش و فصل نوش و دل نه‌جوش و غم خموش
 فصل ساز و فصل راز و فصل خمزه فصل ناز
 نوجوانان بلبل آسا شیت عشق گلرخان
 جمله خلق اعلا و ادنی مست و مغرور بهار
 باده‌نوشان دس نه‌دوش ماهرویان پری
 عشوہ‌سازی، بوسه‌بازی، سرفرازی، یاوری
 گلرخان مشغول خودسازی و ناز و دلبری
 هر یکی چنگی له چنگ و هر یکی الحانگری

قصیده بهاریه ملامنوچهر کولیوند

ملامنوچهر در این قصیده طلوع خورشید بهاری را که در پرتو آن زیبایی در کسوت گل‌های رنگارنگ امکان دیده شدن و انسان به مدد آن قدرت رسیدن را پیدا می‌کند، به پیروزی لکشر اسلام بر خیل کفار تشبیه نموده که به برکت آن صفات نیک و فطرت الهی انسان مجال بروز، شکوفایی و ظهور می‌یابند، و زشتی‌ها به حاشیه رانده می‌شوند، وی در پایان منظور خود را از تصویف بهار و زیبایی‌هایش، حضرت امیر معرفی کرده که مظهر همه زیبایی‌ها و نیکویی‌ها و تجلیات نور حق است. وی قصیده‌ای را این گونه شروع می‌کند:

شمس زرین بالِ زرین با فروغ و فتح فرین
 بی و تسخیر سلیمان کوه و کش دشت و بیابان
 پرتو نوری نما‌نا در بسیط دهر شانا
 لشکر چین و فرنگی منهزم دا جیش جنگی
 رومیان از فتح روسی دا بنای تول و کوسی
 تازه بزمی پی و پی هت مجلس ارباب کی هت
 سطوت گشتاسبی سن از حمل تا تخت بهمن
 مجلسی آماده دیرم عیش و نوش ساده دیرم
 رحمت حق بر مزیدا، باد نوروزی وزیدا
 بوی گل هت بر مشامم از گل و مل مست کامم
 از صبا سنبل مکی هم خوی له برگ گل چکی هم
 فوق فرق و شرق گرین صبحدم هات او دیار
 از زمین تا قاف خندان بی دماغ روزگار
 چی صف اسلام مانا بشکنی خیل کفار
 دا فرار بی‌درنگی از حبش تا زنگبار
 جشن و عیشی چی عروسی آژ صغار وژ کبار
 بانگ عود و نای و نی هت ارغنون غمگسار
 بعد از گز تهمتن در گز اسفندیار
 فصل گل من باده میرم گلشن و گل در کنار
 دی لب حسرت گزیدا ریخت یخبین از مخار
 باده احمر له جامم بیخود و دل بی‌قرار
 از گل و مل می مکی هم باده‌خوار میگسار

ژاله اندر روی لاله کرده روی لاله واله
 دشت کشتی گل سرشتی دیبه اردی بهشتی
 گل چلاله گل کلاله گل پیاله گل گلاو
 گل و دلجو گل و مینو گل اشدبو گل سبو
 گل بدخشان گل درخشان گل زرافشان گل فشان
 گل و احمر گل و اصفر گل و زیور گل و فر
 لاکن و لولا و نیلو شوخ و شیدا و اشدبو
 قرمز و میوی و ماوی ایض آوی سرلوی
 ارغنون و یاسمن گل، سوسن و نسرين و سنبل
 چهره‌ی گل در تولا در هوای مدح مولا
 مقصدم کی ژ بهارن کی ژ نوروز و نگارن
 شاه هفت اقلیم خاور نوربخش هفت کشور
 ور ژ موجودات هستی بازوی عفریت بستی
 مرتضی بر دوست و دشمن ناجی سلمان ژ ارژن
 جلوه دین مبین عین ایمان و یقین
 از ازل مقصود آدم نقطه توحید اکرم
 والی والا علیاً نور ایمان را جلیاً
 خاصه‌ی مهر پیمبر شوهر زهرای اطهر
 صانع موصوف نامی مکه مولد مقامی
 خانه‌زاد مال و قدرت نقش پا مهر نبوت
 مکه مروه منائی زمزم از خنجر سنائی
 مرمر هادی علین دولت و شادی علین
 ساقی کوثر علین مظهر داور علین
 شاه انس و جن علین منبع ایمان علین
 تاج پیغمبر اغثنی شیعیان پرور اغثنی
 حیدر صفدر اغثنی فاقعه شوهر اغثنی
 ای شه لولاک ادرک ضیقم چالاک ادرک

همچو من اندر پیاله بر لبان باده‌خوار
 گل کینشتی گل ورشتی گل نما و گل‌عذار
 گل عبیر و گل و عنبر گل چنی مُشک تار
 گل و عین و گل و ابرو گل گلوگل و عیار
 گل و ریحان گل مرجان گل رضوان گل قطار
 گل و ایض گل و اسود گلبن و هم گل عذار
 تار و تارنگی و لیمو شوبو شش‌پر مدار
 پر طاووس طراوی چتر و چیمان و چنار
 نرگس شوخ و قرنفل گل شقایق داغدار
 از فر فردوس والا روضه خرم بهار
 حیدر دُلْدُل سوارن حامی روژ شمار
 یاور و یار پیمبر دست فضل کردگار
 بار مشکل گش گسستی عام از چندین هزار
 سر ژ عمروعبود کن عنترت کرد و دوپار
 پشت دین حبل‌المتین عروه‌الوثقی تار
 بای بسم‌الله اعظم بر تو هت عنوان کار
 لافتی الاعلی لا سیف الا ذوالفقار
 والد شیر و شیر ضیقم پروردگار
 تو غلامان را غلامی خسروان را افتخار
 ریخت اصنام از صلابت تا صمد بی آشکار
 از تو ثابت بی خدائی حق ژ تیفث پایدار
 حُسن و آبادی علین احسن از او دوستدار
 بر سران افسر علین شیر نیر کردگار
 قدرت یزدان علین ضیقم ازدر شکار
 در ژ خیر کن اغثنی شهسوار نامدار
 شافع معشر اغثنی دُر خاص شاهوار
 نور ذات پاک ادرک خاکیان را زینهار

حامی احباب انسان وجه فتحالباب انسان
 وجه حق بی کیف و کم بین در حدوث و در قدم بین
 من که مداح لکیکم، فقراً فخری، مسلکیکم
 مالک و ارباب انسان از صغار و از کبار
 ناجی کشتی ژیم بین قاسم جنات نار
 بر درت چی گپکیکم حاجتی دیرم برار

ترجمه:

خورشید با بالهای زرین، با فروغی از فتح و پیروزی و جلالت، بر فراز کوه «گرین» از هر سو، بامدادان پدیدار شد. مانند سلیمانی نبی کوه و صحرا و مرغزاران را تسخیر کرد. از زمین و آسمان دماغ روزگار را خندان ساخت. نورش پرتوفاشان شد و در بسیط دشت گسترده. مانند جیوش مسلمین، که سپاه کفار را در هم کوبد. لشگریان چین و فرنگ را متهم ساخت و بی درنگ و تأمل از حبشه تا زنگبار را زیر سلطه گرفت. رومی ها از فتح روس، بر طبل، پیروزی و جشن و سروری مانند مجلس عروسی تازه پی در پی برپا گردید. مجلسی با فره کیانی بس بزرگ و عظیم، بانگ عود و نای و نی برخاست و ارغنون غمها را از دلها سترد. آنچنان که «بهمن» پس از قتل اسفندیار و داستان تیر «گز» رستم سطوت قدرت را از گشتاسب گرفت. ماه «بهمن» نیز با وزیدن «نفس آشکار» صولت لشکر وی را در هم شکست و فصل بهجت انگیز و جان بخش بهار را نوید داد. مجلسی آماده و عیش فراهمی دارم. در فصل گل، باده می نوشم. در میان گلشن و در کنار گلعداران. رحمت پروردگار بر مزید و نسیم نوروزی وزیدن گرفته است. دی لب حسرت به دندان می گردد. و یخها از یخبندان ذوب شده فرو می ریزند. از بوی گل و سکر شراب، مست و مدهوشم. باده احمر در جام، بیخود و بیقرار گشته ام. باد صبا سنبلها را می آراید. عرق از برگ گلها فرو می چکد. میگساران از عرق گلها باده گساری می کنند. ژاله بر روی لاله، لاره را واله ساخته. همچون شراب در ساغر بلور که می خواران می نوشند. دشت کشتی، گل سرشتی، دیبه اردی بهشتی، گل کنشتی، گل ورشتی، گل نما و گلعدار. گل چلاله، گل پیاله، گل کلاله، گل گلاب، عبیر و عنبر و مشک آهوان تاتاری، گلگلهایی که دل می نوازند، مینو گل، اشدبو، گل سبو، گلگلهایی به شکل چشم و بسان ابرو، گل گلو. گل بدخشان، گل درخشان، گل زرافشان، ریحان، مرجان، رضوان در ردیف همدیگر، گل های زرد و سرخ با فرو و زیور، سپیدگل، مشکین گل در گلبنها و گلزارها. لاک، لولا، لیلو، شوخ، شیدا، اشد بود، ناری و نارنگی، لیمو، شب بو و ششپیر. قرمز، میوی، ماوی، ایضی، آبی، سرابی، پرتاووسی، تراوی، چتری، در چمنزارها کنار درختان چنار. ارغنون گل، یاسمن، سوسن، نسرين، سنبل، نرگس شوخ، قرنفل، شقایق. همه این گلها در هوای ستایش و تولای مولا امیرالمؤمنین علی برتر از روضه ارم و فردوس برین و روضه خرم بهار لطفی و نشاطی دارند. مقصود من بهار نیست، از نوروز و رنگ و بوی طبیعت سخن نمی گویم. بلکه سخن از حیدر دلدل سوار است آنکه در روز رستاخیز حامی و شفاعت گر ماست. آن خسرو هفت اقلیم خاور، نوربخش هفت کشور، یار و یاور رسول خدا، مظهر فضل پروردگار. همان هستی که پیش از آفرینش موجودات بازوی عفریت را

بستی. دیو هوس را در بند کردی. مشکلات را از میان برداشتی. از هزاران مردم نیازمند دستگیری فرمودی. مرتضی بر دوست و دشمن، نجات دهنده سلمان پارسی در دشت ارژن. گنندهی از عنتر و عمرو بن عبدود، که مره ابن قیس را دو نیم کردی. جلوه دین مبین، ایمان کامل و یقین مجسم، پشتیبان دین، حبل المتین، عروه الوثقی در شبان تیره و تاریک. مقصود بنی آدم، نقطه توحید، اکرم، بای بسم الله اعظمت و عنوان کار، تو شدی. والی والا، انوار ایمان بروشنائی تمام، جز تو کسی پیروز نیست، و شمشیری مانند ذوالفقار وجود ندارد. به خصوص داماد، شوهر زهرای اطهر، پدر حسنین و شیر خدا هستی. تو در خانهی خدا به دنیا آمدی. نامی ترین آفریدهی آفریننده، تو خویش را از فقیران میدانی در حالی که پادشاهان عالم به وجودت افتخار می کنند. خانه زاد مرکز قدرت، که نقش مهر نبوت بر کف پایت هویداست. با همینهت و صلابت بت ها را از جای بر کندی تا نام حق آشکار گردد. از مکه و مروه و منا به روشنی آگاهی. چشمه ی زمزم از نیش خنجرت به آب رسید. از تو وحدانیت تثبیت شد و خدایی به ثبوت رسید. و از دم شمشیرت حقیقت پایدار ماند. مرا هادی علی است. دولت و شادمانیم از پرتو وجود اوست. خوبیها و آبادانیها از قبل تو رونق گرفت. احسنت از چنان دوستداری. علی ساقی کوثر، مظهر کردگار و بر همه سرها افسر افتخار و شرف، شیر نر پروردگار، سلطان انس و جن، منبع ایمان، نیروی یزدان، شیر اژدر شکن. به تو ای تاج پیغمبر پناه می برم، ای رهبر شیعیان عالم که در از خیبر بر کندی، شهسوار عرب. حیدر صفدر، شوهر زهرای اطهر، شافع روز رستاخیز، بندهی خاص خداوند. ای خسرو لولاک، ای ضیغم چالاک، ای از نور پاک ذات احدیت، حامی انسانها با دوستی و شفقت، گشایندهی مشکلات در بسته، بر همه خوبان مالک و صاحب. از خرد و بزرگ. وجه الله تویی بدون کسرو کم، در حدوث و قدم، نجات دهندهی کشتی شکستگان، تقسیم کننده ابواب بهشت و دوزخ. من یک ستایشگر لک زبان هستم. فقیری که به این فقر افتخار دارم. سگ در گاهت هستم، حاجتم را بر آورده کن.

« کله باد » تر که میر موموند

در اواخر زمستان و اوایل فصل بهار بادهای ملایم مایل به گرم از جانب جنوب غرب ایران آغاز به وزیدن کرده و فلات ایران در می نوردد، در باور زاگرس نشینان این باد که پیک بهاری است در مسیر خود از دیار نجف اشرف عبور کرده، تربت پاک آن بارگاه مقدس را با خود همراه می آورد، آن را بر روی خاک سرد و یخ زده می پاشد تا از خواب زمستانی بیدار شود. حیات، جنب و جوش و تکاپوی را از سر گیرد. شعرای بزرگ و برجسته نیز که نماینده فکر و فرهنگ مردم سرزمینی می باشند، بر اساس همین باورها این پیک مقدس بهاری را در ضمن اشعاری تحت عنوان « کله باد » به یاری طلبیده اند که در این نگارش به دلیل برجستگی این اشعار و جایگاه موضوع آنها « کله باد » در فرهنگ و ادبیات منطقه لرستان در این نوشتار مورد توجه قرار گرفته است.

قصیده بلند و شیوا و بسیار مفیدی راجع به «کله‌باد» سروده که علاوه بر توصیف این کلمه اسامی بسیاری از گلها را ذکر کرده و خیل پرندگان را که در گویش‌های محلی اسامی خاصی دارند به ما معرفی می‌نمایند و از این حیث قصیده کله‌باد «ترکه میر» بی‌نظیر است. اینک توجه خوانندگان محترم را به این سروده زیبا جلب می‌کنیم:

باد بهاران هانای کله‌باد باد بهاران	ولیعهد وشت وکیل واران
شکوفه سرّ چَل شکرچه‌داران	گلپاش، گلریز، گل بذرکاران
یخ‌پاچ یخ‌بن بلاغ باخان	شنیار خرمان ثلج سرداخان
قدیم قراول ایلچی، نوری، دشت	بردالعجوز کر و اردی بهشت
قبله مشتاقان، مایه برکت	ژکه قبله وه باز کر حرکت
له دشت و دامان کوان وَ گلگشت	بدمن شمیم خاک نجف رشت
رخ مال و معجر روی روضه حرم	و او ضریح بو مشک شا صاحب کرم
ژاو دیار ورگرد وای ولاله وه	وای کاو کوان خم خلاته وه
دم بدم وَ بان برزی بایران	جولانگه و جیگه وحشی وایران
سرتاسر زمین، دشتان وَ شتان	تار عنکبوت باف تافته روی کتان
کوره گاللان کولیده حوردان	صاف بین ژ دست مغیلان زردان
تلیفه تیژاو طاف دَرَوَنان	میل بستن چی مل مینا گردنان
مانو و سرای، سرنی، توزه ری،	مر جلای چرار جنگجو جوهری
تخت پاچمن پاکت طلاکاری	چمن چی لرزان ماک مرواری
ملان وَ مقام موسیقار ماتن	موران همته‌زار گشت چمه راتن
یه چه فکری وَن در نظر داری	زار زمین بی تو نه خواری
مر سابق سالان ژیادت چِن	کله باید ایسمال فریادت نِن
بور وَ حاجتی قبله‌گای حاجات	وقتی وارد بین ور ژ مناجات
پیایی پاچه پاهردان طی گر	ظهور زقوم زمستان پی گر
هم بیاوه وه چی هردوه جارن	و امداد موج مقر وهاران
کاوان کل حسرت توشان هانه دل	شاید وردارن سر ژ خاک و گل
نوروز گل هیمان غلطان و خاکن	ژای جهت جامه جرگش چاک چاکن
جای سوسن هیچ جا دیاری نِن	و تخته یخ بن حصاری بین
اسرینه نسرين نسرين نحورده	رایحه ریحان شونم پرورده

سوز سرچیمان غزال تی چرده
بال برضا چتر چویران
شوق شقایق، زردی زنبق گل
گردی گلآلان بو چی قرنفل
تا کی مجاور ملک دامانی
ژآو وقته که باد خیزان خیز خیزا
شش ماهه مردم و ششدر ماتن
دی صد رنگ جوشن جوئیای جنگ رتن
چن سیف سرنی سوهانی آو دار
پریشه پرشنگ شیر میو میوه
نخل نمایان نوخیزان نو
نارنج، ناربن، رمان، رطب
گیز و گل ارجن، گویچ و اوگز
خلیف و خیمه، غزاله خوشبو
بال و شفتالو، شن و دن و داخ
بیو میوه‌دار، ثمر چوین خاصه
هفت روژ من هور چود برج حوت
ژ جهد جرننگ جهد فلج سرد
مرخ زرین بال هانه برج قوس
ها برج آخر انتهای قوسه
هفت روژ من چو و برج ماهی
وحشی و مار و مور
چم دار و بی چم جمه رای راتن
کله باد هر چن تو حقی داری
دل ژ خاک پاک کعبه نمنی
چی باد شرطه کشتی کیش یم
شمال بخش او شاه شاهان نجات در

صحن کافوری پوشان چی پرده
سمسا، مفرا، مرتع سویران
گل‌ریزان گل، چهچه‌ی بلبل
تمامی تاسه توشان هانه دل
خفته خاک پاک جای ایمامانی
پی عزم غارت خزان وریزا
ژ جور دیجور گشتان کشماتن
سبق ژ سکین سوهان ساسنن
الماسه آودار ژهرآلوده زار
شمس خاور شوق هور بین لیوه
بقا، الشجر کشمیری ناژو
دوحه‌الرطب، زینت الحطب
توی وتوی دره، رمله و رضو
علف اروان، ارغوان رو
ژ جور ظهور زمهریر درساق
چنگک وستن ژ دست ریزه الماسه
آو له کهساران راهی بو راهی
یم کردن و یاس، یم بوان ویرد
قوس بردن و گیان جانوران توس
ای روژه ظهور زقومه پوسه
او، له کهساران راهی بو، راهی
بالدار و بی‌باله، زوردار و بی‌زور
عالم منتظر نفخه نجاتن
نزدیک او کعبه پروردگاری
بلی امانت باو جاری هنی
زورق نشینان درآری ژ غم
رازق‌المرزوق محبوب‌البشر

اسدالله عرش ار عالم غالب
حق او داماد احمد مختار
کله باد هانای باد بدر او کاو
هم و زوج زلف زهرای بنت او
و دو گوشواره‌ی هفتم عرشه
و حق پنج تن ال عبائین
ژ ملک دامان باز هم اخیز گر
برقع کافوری کوان پاره گر
و او تیوم قشم تلیفه طوفت
شو چپاول خان دیجور نه خواوگر
ایسه خان دی نه غافل خواوه
وقت شرنا، کوس و نقاره وه
دی نه روی دنیا صد هزار سنگر
سنگر و سنگر سامانش ساگر
شوه خوان وینه سردار ری گر
خیمه ایبیش کل بی‌قیمت گر
صحرا و سرزمین و یک جا صاف گر
صو صدات ییو و سرکلوان
توز و تهم یکسر ژ زمین بار گر
هم روح ربیع ژ نو تاره گر
بلبلان ژ شوق کلان شیدا گر
شعبال «ترکه میر» دخیلن و تو

ظاهر پیش ماچان بن ابی‌طالب
حارس سریر اوج افتخار
تویله درختان بیدار که ژ خواو
قمر ژ شوقش مدرخشو و شو
چوار گوشه گردون ژیشان نوربخشه
ائمه عظام بو عشر اثنین
جنگک یخ‌بنان الماسه ریز گر
تخته یخ نه روی یم اواره کر
واو شنه شونم شجر شکوفت
ظرف ظروفات مینا چپاوگر
گله باد هانای وقت چپاوه
هم و رعد و برق آتش پاره وه
و سر کلوان ساختن لنگر
جیگه سنگرش و سوسن جاگر
خیمه خضوش و بان نی‌کلار
سنگر و سنگر تلج هزیمت در
کوان و کاوان کشت خضرا بافت گر
اژیر گر آشوری کمد کاوان
بار غم ژ قلب غمداران تار گر
سوزی سر چیمان بی‌تازه گر
گلان ژ دله‌ی گل هویدار گر
رو مراجعت باز بکین ژ نو

ترجمه:

باد بهاران، هان ای «کله‌باد!» باد بهاران، جانشین باد شمال مبشر نزول باران. درختان را شکوفه می‌دهی و شکوفا می‌کنی، شربت گوارا به نباتات می‌چشانی. یخها را از هم می‌پاشی، از یخ‌بندان آبها جلوگیری می‌کنی، برف‌ها را با نسیم مؤثر خود به هوا می‌فرستی. نگهبان قدیم و ایلچی «نوراه»، سرمای یخ‌بندان را به اردیبهشت مبدل می‌سازی. قبله

مشتاقانی، مایه برکتی، بار دگر از کوه جانب قبله وزیدن گیر. از دشت‌ها و دامنه کوهساران به گردش پرداز، شمیم خاک را بر آنها بدم. رخ را بر ضریح صاحب روضه ارم، آن ضریح مشک بوی سلطان صاحب کرم بمال. از آنجا به این سو برگرد، به این تپه‌ها، کوه‌هایی که گنجینه‌ها در دل خود به خلعت برده‌اند. نسیمت را بر بلندی‌های خشک و بایر بدم، آنجا که وحوش در کوهها جولان دارند. روی زمین و آبها را همچون تارهای عنکبوت از نسوج گیاهان بیاف. گل‌های ریز کوچک که خوراک آهوان بودند، از لطمه خارجی‌های مگیلان آسیب دیده و اغلب از بین رفته‌اند. شرشر سیلاب‌های خروشان از دربندها برمی‌خیزد. مانند گردن‌های مینائی صاف و درخشان، می‌آیی به سراب «سرنی» و «توزه‌ری» مانند جنگجویان زره‌پوش. تخت پاکیره طلاکاری شده پا چمن، چمن‌های لغزندهت مروارید گون. پرندگان از نغمه‌های موسیقی شیفته شده‌اند حتی مورها در انتظارت حسرت می‌برند. این چه اندیشه‌ای است که ترا به خود مشغول کرده است؟ روی زمین از دوریت در زاری و مویه‌گری است. مگر سالیان پیشین را از یاد برده‌ای؟ تو ای «کله‌باد» که امسال پیدایت نمی‌شود. بیا و سوگند به قبله‌گاه نیازمندان، آن دم که وارد می‌شوی، پیش از وقت اذان و مناجات. پیاپی بر سبزه‌زارها و چراگاه‌ها وزیدن گیر و وجود سرمای زمستان را خنثی کن و از پیش بردار. مانند گذشته‌ها وزیدن آغاز کن، و موج رگبارهای باران را مدد کن. کوهها همه حسرت ترا در دل دارند. شاید سر از زیر خاک و گل به در آورند. هنوز غنچه نوروزی در میان خاک‌ها می‌غلند، و از این جهت جامه را چاک زده است. جای گل و سوسن معلوم و هویدا نیست. او در تخته‌های یخبندان حصارى شده است. اشگ‌های نسرین، رایحه‌ی ریحان، شبنم پرورده. چمن سرسبز چراگاه غزالان، همه را پرده‌ای کافورگونه از برف پوشانده. بال برضا، چتر گیاه‌های چویرسمسا، مفرا، مراتع تفرجگاهی. شوق، شقایق، زنبق‌های زرین، گل ریزان، گلها بلبلان را چه‌چچه‌ها و می‌دارند. گل‌های قرنفل و گردی گلالان، همه هوس دیدارت را دارند. تا کی مجاور در اقصی نقاط، و در خاک پاک روحانی در حوایی. از آن دم که باد خزان وزیدن گرفت و به عزم غارت نباتات برخاست. شش ماه می‌گذرد و مردم مات و متحیر از ظلم سیاه در عالمی از حیرت و سکوت فرو رفته‌اند. دی، صد نوع زره نبرد بر تن آراسته، مجال از همه مواهب حیات گرفته است. برف‌های ریزریز درختان میوه را می‌آزارند. خورشید حال و حرارت درستی ندارد. نخل‌های نمایان بقای اشجار را تضمین می‌کنند. نارنج، نارین، انار، رطب، کرف، کره، کاج، کیکم، انجیر، ارجن، برالک، آلو، عناب. گل ارجن، زالزالک، توت، توی دره، رمله، رضو، خلف، خیمه، غزاله، علف، اروان، ارغوان، زو، بال. شفتالو، شن، دن، داخ، شاه بلوط، کلنگ، گلابی همه در دست لشکر سرما اسیر و زندانی. درخت به که میوه‌ای چنین خوب بار می‌آورد از شدت برف ریزه‌ها یخ بسته و کرخ شده است. یک هفته مانده است به اینکه آفتاب به برج «حوت» برود، آنگاه سرمای سیاه جای خود را به مکان‌های سرسبز یاقوت گون بسپارد. از کوشش برف‌های یخ بسته، دریاها به تشویش افتاده، و رودخانه‌ها را منجمد ساخته است. مرغ زرین بال در برج قوس قرار دارد، و سرمای دی ماه وحشت در دل جانوران انداخته است. اکنون در انتهاب برج قوس هستیم. این روز

موسم ظهور یخبندان است. هفت روز مانده است که به برج ماهی برود، از کوهساران آنها جاری گردد و به راه افتد، حیوانات وحشی از هر قبیل. از پرنده و چرنده، اهلی و وحشی. بینا و نابینا، چشم بر اهت دوخته‌اند، دنیایی نگران نسیم‌های روان‌بخشت هستند. هان ای «کله‌باد» اگرچه تو هم حق داری، چون به خانه خدا نزدیک هستی. لاجرم از آن خاک پاک، دل نمی‌کنی. اما توصیه می‌کنم که باز هم به سوی ما بیایی. همچون باد شرطه هادی کشتی‌ها در دریاها، کشتی‌نشینان را از چنگ غم و نگرانی برهانی. ای مبشر «باد شمال» که پادشاهان را رهایی می‌بخشی، آنکه روزی به روزی خواران می‌رساند، محبوب انسانهاست. شیر خدا، آسمان‌نشینی که بر جهان هستی مستولی است، در ظاهر فرزندان ابی طالبش خوانند. به حق آنکه داماد پیامبر بود. آن نگهبان اوج افتخارات انسانیت. هان ای «کله‌باد» ترا می‌گویم، بیا و سینه‌ی کوهساران را نوازش کن. نهال‌های نوری را از خوابی طولانی بیدار نما. نیز به دو حلقه‌ی گیسوان دخت پیغمبر، آن که ماه از درخشندگی سیمای ملکوتیش کسب نور می‌کند. بدو گوشواره هفتمین عرش، که چهار گوشه عالم را نورپاشی می‌کنند. پنج شخصیت نورانی «آل‌عبا» راهنمایان پاک دوازده‌گانه. از سرزمین پائین بار دگر برخیز، با یخبندان و برف و سرما از در ستیز درای. نقاب سپید کوهها را پاره کن. تخته‌های یخ را از سطح دریاها آواره ساز. به آن فریاد هی‌هی و هیاهوی کوهنوردان، به آن غرش شیرآسای شیران زرد. به آن وزش‌های نرم و طوفان‌های سهمگین، به آن نسیمی که بر شبنم می‌وزد و اشجار را شکوفا می‌کند. به سیاهی شب عبور کن و به خواب سنگین و اوار، یخ‌های بلورین را به غارت بر. اکنون خان ماه دی در خواب غفلت است، هان ای «کله‌باد» متوجه باش که هنگام تاراجش فرا رسیده. هنگام نواختن ساز و دهل و سور و سرود است. وقت خروشدن و آتش زدن است. ماه دی در روی زمین هزاران سنگر ساخته و لنگر انداخته است. سنگر به سنگر سامانش را از پیش بردار. سنگرهایش را مبدل به جایگاه سوسن کن. مانند سرداران شیخون بزن و خیمه غضبش را با نوک نیزه برکن. آن خیمه‌های سپیدگونه را بی‌ارزش کن و از قیمت بینداز. برف‌ها را سنگر به سنگر مجبور به فرار کن. دشت‌ها و سرزمین‌ها را جابه‌جا صفا بخش و از غبار صافی دار. کوه‌ها و تپه‌ها را لباس سبز بپوشان. بامداران صدایت را از ستیغ کوهساران به گوش‌ها برسان. ارتفاعات را خبر ده، تا بدانند چه آشوبی برخاسته است. گرد و خاک و گردبادها را از پیش بردار و بار اندوه را از دلها بزدای. روح بهاران را تازه ساز، سبزه‌های سبزه‌زاران را کثرت بخش. بلبلان را از شوق گلها شیدا کن و گلها را از زیر گلها نمایان ساز. ای «باد شمال»! : «ترکه میر» پناه به تو آورده است. روی از وی برنگردانی.

ده بیت ذیل را «ترکه میر» بدون نقطه سروده و به ابیات عشره معروف است. استاد در انجام این عمل کمال قدرت طبع و چیره‌دستی را نشان داده است. برای کسانی که قدرت طبع آزمایی دارند سرودن اشعاری که نقطه نداشته باشد همواره امکان‌پذیر هست لکن هنر در این است که چنین اشعاری دارای چنین عذوبت و انسجام و روانی هم باشد و «ترکه» این هنر را به خوبی ارائه داده است.

«کله باد» ملامنوچهر کولیوند

ملامنوچهر نیز در توصیف «کله باد» «پیک بهاری» سبک و شیوهی ترکیه میر را ادامه داده است که چند بیت اول آن در این نوشتار ارائه گردیده است.

کله	باد	هانای	باد	بهاران	ولیعهد	وشت	وکیل	باران ^۱	
برف	فوق	فرق	کوهان	فناکر	جاهد	و جولان،	جبل	و جاکر ^۲	
بشگفتگی	باغ	شادی	بلبلان	باعث	مولود	حیات	گلان ^۳		
سرمای	صِرصر	نه	سحر	خیزن	سرما	ژ	صفحه	غبرا	گریزن ^۴
چالاک	و	چابک	جلد	جهانگیر	ضد	زمحریر	سلیمان	تسخیر ^۵	
تاراج		دهنده	واحدالقهار	بانی	بنای	ذوق	رنگ	و بو	بهار ^۶

ساقی نامه ملاپیشان

هرچند زیبایی مناظر طبیعی در بدو امر نظر زاگرس نشینان خوش ذوق را به خود جلب کرده، و با عشق و علاقه به توصیف آن پرداخته اند، ولی غایت سلوک نفسانی و فکری آنها به طبیعت ختم نشده، بلکه با عروج از زیبایی های محسوس به توصیف زیبایی های معقول پرداخته، و در همین رابطه آثار عرفانی ارزشمندی را خلق کرده اند، که در این نگارش ساقی نامه ملاپیشان به عنوان نمونه تقدیم می شود:

ساقی	باوری	جامی	پی	مستی	سودم	مستین،	زیان	ژ	هستی
جامی	که	مغزم	باوری	و جوش	دنیا	و	مافیها	بکم	فراموش
نه	ژاو	باده	بزم	حریفان	ردّ	منهی	الله،	مضل	خرد
مستان	مجاز	دیون	مس	نین	هوی پرستان	حق پرس	نین		

^۱- تو را صدا می کنم (به وسیله تو پیام می فرستم ای کله باد (باد همیشگی بهاران) ولیعهد طوفان وکیل باران.

^۲- ای که: برفهای بالای کوهها با وزیدن تو از بین می رود. ای باد که در جولان و حرکت کوششگر و جای تو در کوهستان است.

^۳- تو باعث شکفتن گلهای باغ و شادی بلبلان و موجب تولد دوباره و زندگی گلها هستی.

^۴- سرمای باد سرد و تند سحرگاهان و سرمای صفحه غبارانگیز زمین به وسیله تو گریزان می شوند.

^۵- ای باد زرنگ و تیزرو و سریع و جهانگیر، ضد یخبندان که چون سلیمان جهان را به تصرف درمی آوری.

^۶- یگانه غارت تکننده سرمای سخت (قهار) زمستان. و بانی و بنیانگذار رنگها و عطرها بهاری.

مشرَبِ مردافکن تلخ لوشیرین	ژاو باده‌ی بیغش خم‌خانه دیرین
مستی باورو فنا فی‌الله بوم	بدر تا یکجا پاک ژ گناه بوم
کافر زهدم، مُریدِ جامم	مسلمانی کَر من تشنه‌کامم
من درده دارم دوای گیانم که	فدات بام ساقی ترزوانم که
ذره‌ی ناچیزم تو باو هستم کلاه	ژ جام توحید یکجا مستم که
پنجه‌ی ابلیس پیچ خداپرستان	بدر بنوشم و یاد مستان
شاید بگذرم ژ ما و منی	ساقی پر بکر جام یک منی
زندگی مرگن بی او نفسی	بی تا بنوشیم و یاد کسی
کافرَم اگر جویای مینو بوم	یک نفس و او گر رو در رو بوم
حورپرس نیم دوسم منظورن	چه حاجت و خلد، حور و قصورن
من و خاک کوی دلربای دیرین	زاهد تو نو حور و بهشت برین
یک جفاش و لام چی صد بهشتن	من و آب عشق خاکم سرشتن
زهرش ژ میوه‌ی طوبی خوشترن	هر تیری ژ شست صاف دلبرن
ننگن پا نیاین و صحنه‌ی قیام	بی زخم خدنگ مزه‌ی دلارام
نوا بلغزم نگهداریم کین	در عین مستی بلکم یاریم کین

ترجمه:

ای ساقی جامی بیاور که به من مستی بخشد، سود من در مسنی و بی‌خودی است و زیانم در زندگانی، جامی که مغازم را به جوش آورد چنانکه دنیا و هرچه در آن هست را به دست فراموشی سپارم. نه از باده‌ای که مخصوص انسان‌های رانده شده از پیشگاه خداوند است، نه از آن منی که خداشناسی را نهی و خرد را به تاریکی می‌کشاند، مستان مجاز دیو هستند نه از خود بی‌خود، هوی‌پرستان هیچ‌گاه به حقیقت و شناخت راه نخواهند یافت، از آن باده‌ی ناب بیغش خم‌خانه‌ی ازلی، شرابی مردافکن و تلخ که لب را حلاوت خاص می‌بخشد، بده تا یکباره مرا برهاند و از گناهانم پاک سازد، مستم کند و در راه خدا نیستم سازد، مسلمانی کن که من تشنه‌کام هستم، از زهد ریا به دورم و پیرو جام می، فدایت ساقیا، بیا و زبانم را تر کن. من دردمندی هستم که نیاز به درمان تو دارد، از جام یکتایی ذات اول مرا از خود بی‌خود ساز، ذره‌ای ناچیزم بکله زندگانیم بخشی، بده تا به یاد مستان بنوشم، خداپرستانی که پنجه‌ی ابلیس را پیچانند.

ساقیا، جام یک منی مرا پر کن شاید از مائی و منی و خودپسندی نجات یابم، بده تا به خاطر کسی بنوشم که زندگانی بی وجودش برای من حکم مرگ را دارد. اگر یک لحظه با او روبه‌رو شوم کافرَم اگر جویای بهشت گردم، نیازی به بهشت و فرشتگان و کاخ‌های بهشتی نیست. من حورپرست نیستم و جز دوست منظور نظرم نیست، بهشت و هرچه در آن هست یک سر تقدیم زاهد باد، خاک سر کوی دلربای دیرین مرا کفایت است، خاک مرا با آب عشق عجین کرده‌اند، جفایی از سوی او برایم ارزش صدها بهشت را داراست، تیری که از شست زیبای دوست رها می‌گردد زهرش، خوش‌تر از میوه‌های جنت است، بدون زخمی که از خدنگ مژگان دلارامم در قلبم ایجاد می‌شود قدم در ساحت خلد گذاردن ننگ است. شاید در عین مستی به یاریم بشتابی، مواظب باش که دچار لغزش نشوم و کارم به تباهی نکشد (غضنفری امرائی، اسفندیار، شرح دیوان ملاپیشان، ۱۳۸۷، ص ۱۵-۲۱۴).

فهرست منابع

۱. غلامی، بهادر، زبان‌های ایرانی و زبان‌شناسی ایران، مقاله پژوهش ریشه‌شناسی زبان لکی، انتشارات ایران‌شناسی، ۱۳۸۳، تهران.
۲. کزازی، میرجلال‌الدین، سازهای راز، نشر مرکز، ۱۳۸۱، چاپ اول، تهران.
۳. کزازی، میرجلال‌الدین، نامه باستان، انتشارات سمت، ۱۳۷۹، چاپ اول، تهران.
۴. غلامی، بهادر، فرهنگ باساک، نشر پراکنده، ۱۳۹۵، چاپ اول، خرم‌آباد.
۵. غضنفری، امرایی، اسفندیار، گلزار ادب لرستان، نشر مفاهیم، ۱۳۷۸، چاپ اول، تهران.
۶. صالحی کرمانشاهی، ملامحی‌الدین، سرود بادیه (در احوال و آثار شعرايکرد، لک و لر)، انتشارات، انتشارات کردستان، بی‌تا، چاپ اول، سنندج.
۷. غضنفری امرایی، اسفندیار، شرح دیوان ملاپریشان، انتشارات شاپورخواست، ۱۳۸۷، چاپ اول، خرم‌آباد.
۸. بهمانی، عبدالرسول، عشق و عرفان در ادبیات زاگرس‌نشینان، نشریه یافته نو، سری جدید، شماره ۱، انتشارات شاپورخواست، ۱۳۹۵، خرم‌آباد.
۹. نورمحمدی، منوچهر، دیوان ملامنوچهرخان کولیوند، شاعر اهل بیت، انتشارات افلاک، ۱۳۸۷، خرم‌آباد، چاپ اول.
۱۰. بازوند (بیرانوند)، عزیز، ۱۳۸۴، گرین غم، چاپ اول، خرم‌آباد، شاپورخواست.